

## کارونقش آن در آفرینش شعر

بخش چهارم

### اشعار انتقادی:

جنبه مهم اشعار فارسی دری را در رابطه به کار جنبه اعتراضی و انتقادی آن بر ضد حکومت های استبدادی و جبارتشکیل میدهد. در پیچ و خم های هولناک تاریخی نظیر سلطه اعراب، حمله چنگیز و تیمور لنگ در ظاهر گرچه مردم از شر حکومت های خودی قسماً رها میگردند؛ اما غالبه مهاجمان جدید دویبگانه و تسلط سلطه گران، خود بلای بزرگ دیگری بر آنهاست. "سیف الدین محمد فرغان" شاعر قرن هفتم، معاصر سعدی "... در یک قصیده طولانی، بسیاری از طبقات مهم اجتماع را که غالباً به فساد گرائیده بودند، مورد سرزنش و شماتت قرار داده است "سیف الدین حمله را از رأس هرم قدرت، یعنی سلطان شروع میکند و از اینکه "خری راپیشکار" خود کرده، وی را سرزنش های تلخ میکند و میگوید: "چون تو بی رأی و تدبیر از تلقینات پیشکارت پیروی کرده ای، لذا نخست تو وارد دوزخ میشوی و به دنبال تو پیشکارت" در پله های نردبان

قدرت، سپس "دستور" یا وزیر را مورد خطاب قرار میدهد:

ایا دستور هامن وش، که نمرودی شدی سر کش  
تو فرعونى و چون قارون به مال است افتخار تو  
بگرد شهر پیروزی شکارت استخوان باشد  
که کهدانی سگی چنـدند، شیر مر غزار تو

و به وزیر میگوید: همچنان که لب تشنه ای، آسان از آب سرد لب بر نمیگیرد، تونیز دهان از آب محتاجان بر نمی گیری، چرا که در روزگارتو "خران بی افسارت" از خرمن درویشان، غله را با گاو به خانه ات می آورند. سیف فرغانی ارکان و مهره های مهم قدرت را یکی یکی، مورد خطاب قرار میدهد و تجاوزات و ستمهای آنان را بر میشمرد و عاقبت شوم را "در روز جزا" برای آن ها، پیش بینی میکند. سیف از "مردم آزار" های دیگر، که در تاریکی جامعه آلوده به فساد و ظلم

زمانه ،سرگرم دوشیدن و غارت مردم هستند ،نیز غافل نیست:  
 ایا بازاری مسکین ، نهاده در ترازو دین  
 جو سنگت را سبک کردی ،گران ز آنست بار تو  
 اوحدی مراغه ای شاعر قرن هشتم،در مثنوی "جام جم"خطاب به وزیر خواجه  
 غیاث الدین محمد، کار گزاران ووابستگان حکومتی را مورد حملات شدید قرار  
 میدهد ودر انتقاد از سیستم دیوانی زمان خود "قلم زنان دغل"که بر حل و عقد  
 ملک تکیه زده اند ،موشهایی معرفی میکند که چشم بر خُرده کسان دوخته اند  
 و"علم قفیز ونفیر"= واحد اندازه وزن"را به "علم آزردهن یتیم و فقیر"تبدیل کرده اند  
 ،اوحدی در همین موضع ومقام،وزیر را نسبت به کار " شحنگان" هشدار های  
 صریح میدهد:

...مهل ای خواجه کاین زبون گران  
 شهر واژون کـنـنـد وده ویران  
 چه کنی با قـلـم زنان دغل؟  
 تکیه بر عقد ملک داری وحل  
 قلمی راست کرده در پس گوش  
 چشم بر خُرده کسان چون موش  
 حلق در ویش رابریده به کلک  
 مال وملکش کشیده اندر سلک  
 ...علم دانستن قفیز ونفیر  
 علم آزردهن یتیم و فقیر  
 گر تورا تیغ حکم در مشت است  
 شحنه کش باش،دزد خود کشته است  
 دزد راشحنه راه رخت نمود  
 کشتن دزد بیگناه چه سود؟  
 دزد با شحنه چون شریک بُود  
 کوچهارا عسس چریک بُود  
 همه مارند ومور ، میر کجاست؟  
 مزد گیرند، دزد گیر کجاست؟...

امیر خسرو دهلوی اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در مثنوی "مَطَّلَع  
الانوار" خود ستاربندان، یا به تعبیر امروزی "وعاظ السلاطین" را که خود را طرف  
مشوره شاه قرار میدهند و تجاوزات و جنایات او را توجیه شرعی میکنند، بی اعتبار  
میسازد:

...وانکه خورد دود چراغی فزون  
تیره و تاریک بود از درون  
از پی یک میر ستم کیش را  
محو کند صد حق درویش را  
حیله گرانی که مظالم کنند  
شرع نبی سره عالم کنند  
هرزه‌شاه را دم نعمان نهند  
کفر ملک را لقب ایمان نهند  
و آنچه که شد کار پریشان کند  
آن همه از رخصت ایشان کند  
اوفگند مال کسان در مگاک  
شان همه گویند: حلال است و پاک  
در فن بوجهل کنند اتقاق  
عدل عمر نام نهند از نفاق  
هر بزه کو صعب و قرینر کند  
سهل نمایند که دیگر کند  
گردم ترس است دلش را به زیر  
در نفس از حیله کنندش دلیر...

در اشعار انتقادی شاعران که بر ضد ظلم، ستم و استبداد طبقات جبارزورگو  
و خودکامه قد علم نموده اند، مداحی به حیث یک پیشه منفور، زشت و حقیر مورد  
انتقاد تند و سخت قرار گرفته است. مداحی به عنوان شغل برای یک تعداد شاعران  
و به عنوان بزرگترین وسیله تبلیغاتی برای شاهان و قدرتمندان به شمار میرفته  
است. جالب اینست که اغلب شاعرانی که به مداحی شاعران دیگر اعتراض کرده  
اند، خود مدایح غرائی سروده اند و این طبعاً نتیجه شرایط اجتماعی و اقتصادی عصر  
وزمانی است که هنرمند در آن زیست نموده و بر آن تحمیل شده است. به عنوان مثال  
میتوان به اوضاع زندگی شاعران در دوران سلسله سلجوقیان اشاره نمود. در این  
زمان شعرا از نظر اقتصادی و اجتماعی وضع پریشانی داشتند و به قول

پروفسور ریپیکا: "... آنها هر روز دچار وحشت بودند، چون امپراطوری وسیع سلجوقی داشت به دولت های کوچک تقسیم میشد. از آنجا که شعرا یا مشغول حسادت با یکدیگر و یا اینکه شعر فروشی بوده اند، لذا مورد اقبال زیاد حکام قرار نمی گرفتند و به همین خاطر، آنان یا در گوشه زندان ها بسر میبردند و یا اینکه از درباری به دربار دیگر میرفتند. آنها مجبور بودند به دنبال نان روزانه بدون برای و لخرجیهای شان در پی کسب هدایای بیشتری باشند و به گدائی کشیده شوند. تا آنجا که معروفترین آن هارا نمی توان مستثنی کرد. چون این کار موثرترین وسیله برای فعالیت ادبی شان محسوب میشد. عدم امنیت عمومی و امکان حملات مداوم، هر چه بیشتر بر بد بختی آن ها می افزود مدایح، هجویه ها و یا اشعار اهانت آمیز این دوره، از مهمترین شواهد اوضاع اجتماعی موجود این ایام است." 35 اما در وجدان اکثر این شاعران، این کار مورد نفرت آنها بوده است و ظاهراً خود به خوبی از مخاطرات آن آگاه بوده اند":

خاقانیا ز خدمت شاهان کران طلب  
تا از میان موج سیاست برون شوی  
چون جام ومی، قبول و رد خسروان مباش  
کآب فسرده آبی و در یای خون شوی  
در قرب و بعد شان، که چو خورشید قاهرند  
چون ماه، گاه گاهی و گاهی فزون شوی  
در یکشب، از قبول و زرد، چون بنات نعش  
گه برقرار گردی و گه سر نگون شوی 36

همچنان خاقانی مدح را هرزه گوئی میدانند و خویش را سر زنش میکند و هشدار میدهد:

بس کن خاقانیا ز مدحت دونان  
تاز سگان، جان شیر شرزه مجوئی  
تا به چنین لفظ، نام سفله نرانی  
ز آب خضر، کام مار هرزه نشوئی  
هر "زه" و "احسنت" هرزه بود که گفتی

نذر کن اکنون که بیش هرزه نگوئی 37

سیف الدین محمد فرغانی شاعر عارف بلند پایه قرن هفتم که صدای اودر ظلمت موحش اجتماعی - سیاسی قرن هفتم و بیداد سلا له مغل و کار گزاران خیانت پیشه

ایرانی آنها، رساترین فریاد شاعران مردمی ایران است، نیز شاعران هم عهد خود را از مدح "امرای بی حاصل زمان" برحذر داشته است:

... از ثنای امرا، نیک نگهدار زبان

گرچه رنگین سخنی، نقش مکن بر دیوار

مدح این قوم، دل روشن تو تیره کند

همچو رو را کلف و آینه را زنگاری

از چنین مرده دلان راحت جان چشم مدار

چون ز رنجور شفا کسب کند بیماری! 38

حکیم شفاهی اصفهانی ( وفات 1038 هجری) مدیحه سرائی را عمل خلاف و مداحی را در عالم همت و بزرگ منشی، کمی بهتر از گدائی میداندمیگوید:

مدح، خود نقش خلافت و سگالنده او

باشد از فتنه همت، قدری به زگدا

مکن این عرض فروشی به در خواجه مکن

ناتوان مُفت خریدن ز رضا، گنج غنا

چند بر اهل فجور افتری دین داری؟

چند بر پیر زنان تهمت مردی و سخا؟

وصف آن دل به صفا چند؟ که از ظلمت جهل

نور خورشید به آن کوچه در آید به عصا

آنکه از بدو وجود آمده کم کاسه زبُخل

نتوان بست بر او، جود به زنجیر ثنا

من و این شیوه مَذموم؟ خدانپسندد

بی نیازی من و ننگ خوشآمد؟ حاشا ...

موصوف در ابیاتی از یک مثنوی خود، مدیحه سرائی را " ننگ اندیشه"

میخواند: 39

نیستم شاعری ثنا پیشه

که مدیحت ننگ اندیشه

هر کرا کار لب ثنا گری است

بر در خواجگانش چاکری است

نمونه های بسیاری از اعتراض به مدیحه سرائی در دیوان شعرا میتوان یافت که

مشخص ترین آنها در اشعار ناصر خسرو و سیف الدین محمد فرغانی، اثیر

اومانی

و... آمده است 40

سرم زیر فرمان شاهی نیارد  
نه تختی، نه گاهی نه رودی نه جامی 41  
بر حکمت میری زچه یابید چو از حرص  
فتنه غزل و عاشق مدح امرائید  
یکتا نشود حکمت مر طبع شمارا  
تا از طمع مال شما پشت دوتا ئید  
دل تان خوش گردد به دروغی که بگوئید  
ای بیهده گویان که شما از فضلا ئید  
اندر طلب حکم و قضا بر در سلطان  
مانند عصا مانده شب و روز بیائید  
ای شعر فروشان خراسان بشنا سید  
این ژرف سخن های مرا گر شعارائید 42

واضح است که فقر و تنگدستی شاعران خود از انگیزه ها و عوامل مهم گرایش آنان به مدح جباران و حکام است. در آثار عده از شاعران نمونه های که در آنها سراینندگان از فقر و مذلت خود شکوه کرده اند کم نیست بطور مثال: خاقانی در مرثیه امام عزالدین ابو عمر و اسعد میگوید:

... من ز چرخ آبگون نان خواستم  
او، جگر، آجری من فرمود وبس  
چرخ من عید کردو هر مهّم  
ماه نو، صاع تهی بنمود وبس  
من زکوه استان و اودر قحط سال  
هم به صاعی باد می پیمود وبس  
ز آتش دولت چو در شب ز اختران  
گر می نادیده، دیدم دودوبس  
تا به تبریزم دوچیزم حاصل است  
نیم نان و آب مهراں رودوبس  
زیر خاک آساید آن کز تخم ماست  
تخم هم در زیر خاک آسود وبس

اگر عده ای از شاعران بخاطر احتیاج و رفع معشیت زندگی تن به زیر بار مداحی میدادند. گروهی نیز در قبال پاداش ها و بخشش های شاهان و امیران و در مقام

شکر گذاری ، مدیحی برای "صاحبان کرم" می فرستادند. این بخشش ها خالی از مقاصد خاصی نبوده است. گرچه در ظاهر به نشانه ارادت به مقام روحانی و علمی بخشش گیرنده تلقی میشد. در برخی موارد در پشت عطایا وصله های که ممدوحین برای شاعران مداح می فرستاده است ، مقاصد سیاسی هم دنبال میشده است که از جمله میتوان به بخششها و هدایای " سلطان بایزید دوم خلیفه عثمانی که برای افاضل و دانشمندان بخش خاوری یا "ایران شرقی" اشاره کرد 41 در میان این هدیه پذیران چهره های مشهوری چون نورالدین عبدالرحمن جامی " 817-898 هجری قمری" وجود داشتند.

### مفهوم وبه کار بردن واژه کارگر در اشعار قدما:

اصطلاح کارگر، که در قرن اخیر، بجای عامل، مزدور، فعله ، عمله افزار مندو... را گرفته است و بطور رسمی شمول گسترده ای در رابطه انسان و کار یافته است. در شعر قدما هم ، قریب به همین مفهومی که ما امروز در نظر داریم ، به کار برده شده است. فردوسی، اسدی طوسی، نظامی و جامی ، به تقریب همین مفهوم را برای کارگر در نظر داشته اند:

مفرمای کاری بدان کارگر  
کزان کار ، نتواند آمد به در  
اسدی طوسی

عدل بشیری است خردشادکن  
کارگری مملکت آزاد کن  
نظامی

زهر پیشه ای کارگر خواستند

همه شهر از ایشان بیاراستند  
فردوسی

چو دیدی کار رو درکارگر آر  
قیاس کارگر از کار بردار  
جامی

فردوسی در جایی دیگر، از کلمه "کاریگر" استفاده کرده است اما همان مفهوم  
رامیرساند:

دگر گفت: کاریگران آورید  
گچ و خشت و سنگ گران آورید  
امیر خسرو دهلوی هم مانند فردوسی لفظ "کاریگر" را به کار برده است:  
جهاندار برتخت زر بار داد  
به کاریگران گنج بسیار داد.

کار بوسه چو آب خوردن شور  
بخوری بیش تشنه تر گردی  
منسوب به رودکی

ای غافل از شمار چه پنداری  
کت خالق آفرید به هرکاری

رودکی

کار خر است خواب و خور ای نادان  
پس خر تویی، اگر تو همیدونی

ناصر خسرو

چون کار تو، کس ندید کاری

امروز چو تو نادرالزمانی

ناصر خسروکار

کارچون راست بُود، مرد کجا گیرد نام

ز بد حادثه ها، مردان گگردند سمر

سنایی

فرق کن در راه معنی، کار دل با کار گل

کاین تو مشغول آنی ای پسر، کار دل است



کار اگر رنگ و بوی داردوبس  
جدا چین و فرخا فرخار  
سنایی  
گفت: پرکرده پادشاه این کار  
کار پر کرده کی بود دشوار  
نظامی  
نه یک کس تواند که سازد دوکار  
که آن را پسندند ارباب هوش  
اخلاق محسنی  
کاربردهای مجازی واژه کار:

\*- به معنی جنگ و پیکار و کارزار:

گزیده ز نام آوران شش هزار  
همه کار دیده گه کارزار  
فردسی

چوبهرام جنگی به هنگام کار  
نبیند کس اندر جهان یک سوار  
فردوسی

به کارهای گران، مرد کار دیده فرست  
که شیر شرز در آرد به زیر خم کمند  
سعدی

نیست در کارشان دل، زاغی  
بانگ افکنده در جهان چو کلنگ  
مسعود سعد سلمان

گه اندر جنگ با شمشیر همدست  
گه اندر بیشه ها باشیر در کار  
فرخی سیستانی

\*- به معنی پیشآمد، اتفاق، حادثه بدون ناگوار، مسأله، قضیه، مطلب:

چو کار آمدم پیش یارم بدی  
بهر دانشی غمگسارم بدی

فردوسی

\*- به معنی تأثیر، اثر، سعی، جهد و کوشش و عمل کردن بدان، اجرا کردن بدان:

پس دری کردم از سنگ و درافزاری  
که بدو آهن هندی نکند کاری

منوچهری

هم چنین است عادت گردون  
هرچه من گفتمش بکار نداشت

مسعود سعد

ز کار و نشان سپهر بلند  
همی کرد پیدایچه و چون و چند

فردوسی

\*- امر به زراعت کردن، یعنی بکار و زراعت کن (از مصدر کاشتن)  
\*- صنعت و پیشه و صانع و هنر:

گرتو شوی رنجه ز آسیب کار  
چشم دل اوی به ژوبین مزار  
امیر خسرو دهلوی

چو جاهل کسی در جهان خوار نیست  
که نادان تر از جاهلی کار نیست

سعدی

به سعی کوش، اگر مزد بایدت ای دل  
کسیکه کار نکرد اجر رایگان نبرد

حافظ

نابرده رنج، گنج میسر نمیشود  
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

سعدی

در کارخانه ای که ندانند قدر کار  
هر کس که زود دست کشد، کار دانتراست

صائب

چو بر رشته کاری افتد گره

شکيبائی از جهد بيهوده ، به  
نظامی

کاری که برایت آید آسان بگذار  
ور نتوانی به کار دانان بگذار  
مسعود سعد سلمان

کار هر بُز نیست خرمن کوفتن  
گاونر میخوَاهدومردکهن  
سعدی

هر که در او جوهر دانائی است  
بر همه کاریش توانائی است  
نظامی

آن کار طلب ز روی حالت  
کز کرده نباشدت خجالت  
نظامی

تا نکنی جای قدم استوار  
پای منته در طلب هیچ کار  
نظامی

عرق کار ، به مقصود رسانید مرا  
بر بساط گهر از آبله پا رفتم  
صائب

زانکه هرکاری که عشقش مایه شد  
مطالبش آسان ، گره بکشاده شد  
مولوی

یقین دان که کاری که دارد دوام  
بلندی پذیرد از آن کار نام  
سعدی

همین امروز می‌کن کار امروز  
که فردا از برای کار فرداست  
تو کاری که داری نبرده به سر  
چرا دست یازی به کار دگر  
فردوسی

مردان عنان به دست توکل نداده اند  
تو سست عزم در گرواستخاره ای  
صائب

مراچو سجه گره آن زمان به کار افتاد  
که کار من ز توگل به استخاره کشید  
صائب

هر که نان از عمل خویش خورد  
مئت حاتم طائی نبـرد  
سعدی

تا میتوان ز آبله دست آب خورد  
بهرچه خوشه چین ثریا شود کسی؟  
صائب

چوکوشابود مرد در کار خویش  
روابیند، از کار بازار خویش

؟

**\*کار در قلمرو ضرب المثل :**

داشته آید به کار  
گرچه بود زهر مار  
\*هر چیز که خوار آید  
یک روز به کار آید

آنکس که بداند و بداند که بداند  
اسب شرف از گنبد گردون برهاند  
آنکس که بداند و نداند که بداند  
بیدارکنندش که بسی خفته نماند  
آنکس که نداند و بداند که نداند  
لنگان خرک خویش به منزل برساند  
آنکس که نداند و نداند که نداند  
درجهل مرکب ابدالدهر بماند  
\*آدم هزار پیشه  
کم مایه همیشه

\* آدمی را که بخت بر گردد  
اسبش اندر طویله خر گردد